



درباره مشکلاتی که گریبانگیر صنعت نشر کتاب در ایران است، صاحب‌نظران و دست‌اندرکاران این صنعت تاکنون مقاله‌های زیادی نوشته‌اند و راه‌حلهایی از برای رفع آن مشکلات پیشنهاد کرده‌اند. بخش عمده‌ای از آن راه‌حلهای پیشنهادی شامل سیاستهای غالباً مالی‌ئی است که دولت باید پیش‌گیرند تا مشکلات صنعت نشر کتاب رفع شود.

این گونه پیشنهادها با توجه به نقش دولت در ایران طبیعی است و مقبولیت همگانی دارد. دولت در کشور ما، جز در موارد بسیار اندکی، یا تصدی امور را یکسره به عهده دارد یا پول می‌دهد تا متصدیان دیگر بتوانند با دست‌باز، معمولاً با ولخرجیهای فراوان، امور مربوط به خود را اداره کنند.

تجربه مردم جهان، به‌ویژه در کشورهای سوسیالیستی سابق، و نیز تجربه ملی خودمان ثابت کرده است که هرگاه دولت چنین نقشی به عهده‌گیرد نهادهای اداری و بازرگانی و صنعتی متکی به حمایت‌های مالی دولت از تنازع بقا معاف می‌شوند و، چون پول دولت ادامه حیاتشان را در هر حال و وضعی تضمین کرده است، ناگزیر نمی‌شوند کارآمدترین و مبتکرترین مدیران و برنامه‌ریزان و کارمندان و کارگران ممکن را بجویند و به کار گیرند تا محصول کارشان، هرچه هست، بهترین کیفیت را داشته باشد و به ارزانترین قیمت تولید شود و در هر بازاری از پس رقابت با رقیبان برآید.

در طبیعت هر گروهی از حیوانات که از تنازع بقا معاف شوند ابتدا جمعیتشان از ظرفیت محیط زیستشان بیشتر می‌شود و سپس معمولاً هم منابع غذایی‌شان را نابود می‌کنند و هم دچار بیماری می‌شوند و در نتیجه، اگر تا فرصت باقی است نجات‌دهنده‌ای از راه نرسد و بلا نگرداند، از بین می‌روند. خود من در جزیره قویون داغی که بزرگترین جزیره دریاچه ارومیه است قوچ و میش‌هایی را به چشم دیده‌ام که چون در منطقه حفاظت‌شده می‌زیستند و ناگزیر از تنازع بقا نبودند هم تعدادشان چندان افزایش یافته بود که نزدیک بود منابع غذایی محدودشان را نابود کنند و هم دچار بیماری سختی شده بودند، اگر حافظه‌ام خطا نکند دچار نوعی بیماری کبدی، و در معرض خطر مرگ همگانی قرار گرفته بودند. سازمان حفاظت محیط زیست در آن زمان دو تدبیر اندیشید تا آن قوچ و میش‌ها را از نعمت زندگی‌ساز و سلامت‌بخش تنازع بقا بهره‌مند سازد. تدبیر اول این بود که شکارچیان را تشویق کرد به جزیره قویون داغی بروند و قوچ و میش شکار کنند؛ و تدبیر دوم آن بود که یک جفت پلنگ نر و ماده را از پارک جنگلی گلستان زنده گرفت و به قویون داغی برد تا در آنجا زاد و ولد کنند و در محیط زیست جزیره تعادلی طبیعی بین مرتع - چرند - درنده پدید آورند که حاصل تنازع بقاست. برخی از مردم نازک‌طبع و شاعر مسلک از این حقیقت بزرگ غافلند که اگر درنده نباشد

آینده‌نگری

در صنعت نشر کتاب

ناصر ایرانی

چرنده هم نخواهد بود و «قانون جنگل» یکی از چشم‌پنجه‌های عقل‌ربای آفرینش است که ظاهرینان را می‌فریبد و گمراه می‌کند. ظاهرینان چون تنها ظاهر قانون جنگل را پیش چشم دارند و می‌بینند قویتر ضعیف‌تر را می‌کشد و می‌خورد آن قانون را وحشیانه و ظالمانه می‌شمردند و لذا از درک باطن حیرت‌انگیز آن عاجز می‌مانند که حاکی از آن است که زندگی ققنوس‌وار از مرگ زاده می‌شود زیرا قویتر درست با همین کشتن و خوردن ضعیف‌تر است که بقای نسل آن را ممکن می‌سازد.

این قانون متناقض‌نمای جنگل بر زندگی اجتماعی ما انسانها هم حاکم است و به همین سبب هر جامعه‌ای که از تنازع بقا معاف شود، و هر نهاد سیاسی و فرهنگی و اقتصادی‌ئی که از موهبت رشددهنده تنازع بقا محروم گردد، خواه ناخواه در مدتی نه چندان دراز ورم می‌کند و تتبل و پرخور و اسرافکار و پرهزینه و کم‌محصول می‌شود و در آستان ورشکستگی کامل قرار می‌گیرد و بسا که فرو پیاشد. این همان بلایی بود که به سر جامعه‌های سوسیالیستی و نهادهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی‌شان آمد. اگر چه اذعان باید کرد که در ابتدا، پیش از شکل‌گیری طبقه جدید حاکم بر آن جامعه‌ها که قویتران معاف از تنازع بقا و برآمده از قدرت مطلقه سیاسی بودند، نیت‌های خیرخواهانه و عدالت‌طلبانه باعث شد قویتران خودساخته‌ای معدوم گردند که در حرفه خود، خواه فرهنگی و خواه اقتصادی، مولد حقیقی‌اند و هم اینانند که مرزهای زندگی انسان را گسترش می‌دهند.

در جامعه ما نیز چندین و چند سال است که زیانهای دولتی‌بودن نهادهای صنعتی و بازرگانی یا وابسته‌بودن آنها به حمایت‌های مالی دولت آشکار شده است و کارشناسان لزوم خصوصی‌سازی واقعی آنها را گوشزد می‌کنند. همین چند روز پیش در روزنامه‌ای خواندم که کارشناسان گفته‌اند حمایت‌های بیش از اندازه دولت صنایع ایران را فلج کرده است.

صنعت نشر کتاب در کشور ما خوشبختانه هنوز فلج نشده است. دلیلش هم آن است که این صنعت یکسره دولتی یا وابسته به دولت نیست و بخش خصوصی در آن حضوری نسبتاً مؤثر و فعال دارد. حضور نسبتاً مؤثر و فعال بخش خصوصی باعث شده است که فضای حیاتی محدودی، اگرچه زیر نظارت دقیق دولت، در صنعت نشر باقی بماند و در این فضای حیاتی محدود فرهنگ ایرانی مکتوب مطبوع اندکی آزاد و آسان نفس بکشد؛ و همگان دانند که فرهنگ و هنر جز در آزادی - البته آزادی مقید به قانون مترقی و فرهنگ و هنرپرور - نمی‌بالد و تعالی نمی‌یابد.

ممکن است بعضی از دست‌اندرکاران صنعت نشر کتاب، خاصه آنانی که دولتی‌بودن این صنعت یا کمک‌های مالی دولت به این صنعت به سودشان است، یادآوری کنند که بخش دولتی یا وابسته

به دولت صنعت نشر چه دستاوردهایی داشته است و نیز تذکر دهند که دستاوردهای بخش خصوصی هم تا چه اندازه به یاری دولت حاصل آمده است.

این نوشته کوتاه چون قصد مجادله ندارد درست می‌پذیرد که هر دو برهان آنان قوی است و نمی‌پرسد دستاوردهای بخش دولتی یا وابسته به دولت صنعت نشر به چه قیمتی حاصل شده است، یعنی اگر کل پولهایی را که دولت به مثل در ده سال گذشته برای انتشار کتاب خرج کرده است بر کل عنوانهای انتشار یافته تقسیم کنند آیا هزینه هر عنوان سه بار بیشتر از هزینه‌ای است که بخش خصوصی معمولاً برای چنان عنوانی خرج می‌کند یا چهار بار یا بیشتر؛ و نیز نمی‌پرسد چند عنوان از آن کتابها به راستی ارزش فکری یا هنری یا زیبایی داشته‌اند و دست کم ذره‌ای بر غنای فرهنگ مکتوب مطبوع ما افزوده‌اند و چند عنوان از آنها از هیچ حیث ارزشمند نبوده‌اند و حیف پولی که خرج انتشارشان شده است؛ و به‌ویژه نمی‌پرسد به سر آن سازمانهای انتشاراتی بزرگ و موفق که دولتی یا وابسته به دولت شدند چه آمد و آیا سرنوشت آنها درست شبیه سرنوشت نهادهای صنعتی بزرگ و موفق دیگری نشد که دولتی یا وابسته به دولت شدند و حالا جز با پول دولت نمی‌توانند خودشان را سر پا نگه دارند.

قصد این نوشته کوتاه آن است که بگوید حتی اگر دولتی‌بودن صنعت نشر کتاب و کمک‌های مالی دولت به این صنعت سیاستی معقول و مقبول باشد و صنعت نشر را برخلاف صنایع دیگر فلج نکند، ما ناگزیریم در آینده‌ای نه چندان دور آن صنعت را یکسره به بخش خصوصی واگذاریم و حتی هر نوع کمک مالی دولت به آن صنعت را هم قطع کنیم.

چرا ناگزیریم؟

پاسخ این است: اکنون مدتهاست که ما عمدتاً به اتکای درآمدهای حاصل از منابع نفت زندگی می‌کنیم و اسرافکارانه هم زندگی می‌کنیم بدین معنا که خرج ملی‌مان بسی بیشتر از دخل ملی واقعی‌مان (بدون احتساب درآمدهای حاصل از نفت) است. اما درآمدهای حاصل از نفت همیشگی نیست زیرا، از سویی، جمعیت کشور دایم به میزانی خطرناک در حال افزایش است و، از دگر سو، ذخایر نفت محدود و تمام‌شدنی است. پس خواهی نخواهی روزی فرا می‌رسد که نیازهای داخلی به نفت چندان افزایش پیدا می‌کند و ذخایر نفت به قدری کاهش می‌یابد که تنها می‌توانیم نیازهای داخلی‌مان را برآوریم؛ و سپس روز دیگری فرا می‌رسد که شاید مجبور شویم نیازهای داخلی‌مان را هم از طریق واردات نفت برآوریم. این چشم‌انداز شاید اندکی وحشت‌انگیز بنماید ولی مصیبت‌بار نخواهد بود اگر از همین امروز در اندیشه سامان‌دادن زندگی ملی‌مان طبق مقتضیات چنان فردایی باشیم. به هر حال از

همان روزی در آینده نزدیک که درآمدهای حاصل از نفت نتواند از پس هزینه‌های روزافزون دولت برآید، دولت ناگزیر می‌شود حتی‌الامکان هزینه‌هایش را کم کند و از تصدی مستقیم و غیر مستقیم اموری دست بردارد که بخش خصوصی می‌تواند آنها را با هزینه کمتر و کیفیت بهتر انجام دهد. در آن صورت یقین داشته باشید نخستین هزینه‌هایی که حذف می‌شود هزینه‌های مربوط به فرهنگ و هنر، و از جمله مربوط به کتاب، خواهد بود.

همچنین ناگزیریم به سازمان جهانی تجارت^۱ بپیوندیم و یکی از شرایط لازم برای عضویت در آن سازمان پیوستن به میثاقهای بین‌المللی حق مؤلف است. دولت ایران مدتی است که به حق می‌کوشد به عضویت سازمان جهانی تجارت درآید و منافع ملی ما، که از هر حیث به حضور فعالمان در زندگی بین‌المللی بستگی دارد، ایجاب می‌کند که هر چه زودتر به این هدف دست یابد. و لابد دست خواهد یافت. بنابراین پیوستن به میثاقهای بین‌المللی حق مؤلف دیر و زود دارد سوخت و سوز ندارد.

ممکن است کسانی از این دو امر ناگزیر و ناگزیر، یعنی از حذف کمکهای مالی دولت به صنعت نشر کتاب و پیوستن دولت ایران به میثاقهای بین‌المللی حق مؤلف، خوششان نیاید و آنها را به زیان آن صنعت تشخیص دهند ولی نویسنده این کلمه‌ها معتقد است آن دو امر مثل آب نخلبیده مراد است.

به چه دلیل و در صورت تحقق کدام شرطها؟

به این دلیل که صنعت نشر کتاب را در وضعیتی قرار می‌دهد که اصل تنازع بقا بر آن حاکم است. در چنین وضعیتی ناشرانی که به معنای واقعی کلمه ناشر نیستند، نه صاحب تخصص‌های لازم در تولید فرهنگی و فنی کتابند و نه دارنده سرمایه شخصی لازم، و به بوی آن به عرصه نشر کتاب پای گذاشته‌اند که از نمدهای کمکهای مالی دولت به این صنعت کلاهی برای خود بدوزند یا رانت‌خواران حوزه فرهنگ مکتوب مطبوعند و سرمایه‌های متعلق به دولت (و به واقع متعلق به مردم) را تصاحب کرده‌اند و هرچور که دلشان بخواهد آنها را ریخت و پاش می‌کنند، خواهی نخواهی این صنعت پرزحمت و پردردسر و کم سود را رها می‌کنند و آن وقت صنعت نشر کتاب می‌ماند و ناشران کارکشته‌ای که تا حالا توانسته‌اند، و در آینده هم خواهند توانست، با وجود تمام دگرگونیهای خوش و ناخوش روزگار در حرفه شریف خود دوام بیاورند و به فرهنگ ایرانی خدمت کنند و البته مزد خدمتشان را هم بیشتر به صورت اجر معنوی دریافت دارند.

این ناشران کارکشته در صورت تحقق دو شرط قادر خواهند بود کسب و کارشان را با وضعیتی که در آن از کمکهای مالی دولت خبری نیست و رعایت میثاقهای بین‌المللی حق مؤلف اجباری شده است سازگار کنند و حتی کار کتاب و کتابخوانی را رونق بیشتری دهند.

شرط اول آن است که طراحان و مجریان سیاستهای کشور از هم‌اکنون معلوم کنند تقریباً چند سال طول خواهد کشید تا دولت ایران شرایط لازم از برای عضویت در سازمان جهانی تجارت را احراز کند و نیز کمکهای مالی‌اش به صنعت نشر را به صفر برساند. در این صورت ناشران فرصت خواهند داشت که در ظرف آن چند سال حرفه خویش را به گونه‌ای سامان دهند که متناسب با وضعیت جدید باشد؛ و شرط دوم این است که دولت به موازات حذف کمکهای مالی خود به صنعت نشر کتاب از بکن‌نکن‌های بازدارنده خود هم دست بردارد. توجه فرمایید که گفتیم از بکن‌نکن‌های بازدارنده خود دست بردارد و نگفتم به صنعت نشر آزادی مطلق دهد تا هر کتابی را که دلش خواست منتشر کند. آزادی مطلق آزادی نیست هرج و مرج است، و هیچ آدم عاقلی طالب هرج و مرج نیست چون در هرج و مرج سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. معقولترین انتظاری که می‌توان از دولت داشت این است که با حرفه نشر کتاب هم، که در تمام دورانها و کشورها حرفه‌ای شریف بوده است و دست‌اندرکارانش مردمی اهل فرهنگ، همان معامله‌ای را بکند که با حرفه - به مثل - همبرگسازی می‌کند. دولت وقتی تحقیق می‌کند و می‌بیند کسی صلاحیت و سرمایه و علاقه همبرگسازی دارد به او جواز کسب می‌دهد و از آن پس در کار همبرگسازی او دخالت نمی‌کند مگر آن که او همبرگر فاسد بسازد و به خورد مردم بدهد. در این هنگام بنابر وظیفه‌ای که در پاسداری از سلامت مردم دارد او را به دادگاه می‌کشاند و طبق قوانین کشور محکوم و مجازاتش می‌کند. حق آن است که دولت با ناشران کتاب هم همین‌کار را بکند و همچنان که از همبرگسازان نمی‌خواهد یکایک همبرگرهایشان را پیش از بسته‌بندی و توزیع نزد ممیز بهداشتی ببرند تا او آنها را زیر میکروسکوپ بگذارد و پس از کسب اطمینان از سلامتشان به آنها اجازه بسته‌بندی و توزیع بدهد، به عبارت دیگر همچنان که همبرگسازان را اشخاصی درستکار و مقید به اخلاق و قانون می‌داند مگر آن که خلافش ثابت شود، ناشران کتاب را هم

حاشیه:

۱) رسانه‌های گروهی World Trade Organization را گاه «سازمان تجارت جهانی» ترجمه می‌کنند و گاه «سازمان جهانی تجارت»، همچنان که World Health Organization را هم گاه «سازمان بهداشت جهانی» ترجمه می‌کنند و گاه «سازمان جهانی بهداشت». باید دانست صورت دوم آن ترجمه‌ها درست است نه صورت اولشان، زیرا در هر دو مورد خود نهادها متشکل از بیشتر کشورهای جهانند و لذا جهانی‌اند. در ترجمه نامهای International Monetary Organization و International Labour Organization Fund به فارسی این نکته آشکارتر می‌شود زیرا مطلقاً نمی‌توان آنها را «سازمان کار بین‌المللی» و «صندوق پول بین‌المللی» خواند. از روز روشن‌تر است که نه کار بین‌المللی داریم و نه پول بین‌المللی.

درستکار و مقید به اخلاق و قانون فرض کند مگر آن که خلافش ثابت شود. تازه تنبیه ناشر خلافکار هم از تنبیه همبرگرساز خلافکار آسان‌تر است. همبرگر فاسد خورده می‌شود و مسموم می‌کند و بازگرداندنی نیست و حاشاکردنی است، حال آن که نسخه‌های کتاب فاسد را می‌توان جمع‌آوری کرد و سوزاند و نویسنده و ناشرش را رسوای عام و خاص ساخت.

اگر این دو شرط تحقق یابد، ناشران کارکشته می‌توانند حتی در وضعیت پیشگفته کسب و کارشان را به گونه‌ای اداره کنند که پربازده و سودآور باشد. حقیقت آن است که سرزمین کتاب فارسی‌زبان سرزمینی است هنوز نامکشوف و ناگشوده، و ناشران ما معمولاً در حاشیه‌های مألوف و معلوم آن سرزمین به کار نشر کتاب مشغولند آن هم بیشتر الله بختکی: غالباً منتظر می‌مانند تا نویسنده‌ای شاعری مترجمی کتابی بیاورد چاپ و انتشارش را به دست آنان بسپارد. حال اگر آن نویسنده یا شاعر یا مترجم تازه کار هم باشد و بتوان تمام هزینه‌های چاپ و نشر کتاب را یکجا و پیشاپیش از خود او گرفت که چه بهتر. بیخود نیست که با این همه فارسی‌زبان تحصیلکرده در کشور خودمان و در کشورهای دیگر تیراژ متوسط کتاب تقریباً درجا زده است و کم و بیش در حد همان زمانی مانده که عده باسوادان کشورمان یک سوم یک چهارم باسوادان کنونی هم نبود.

این که تعداد عنوانهای انتشار یافته در سال افزایش بسیار پیدا کرده ممکن است شخص آماراندیش را گمراه کند و از توجه به این حقیقت تلخ بازدارد که بخش عمده‌ای از آن کتابها مرتبه فکری و هنری و تألیفی و زبانی چنان نازلی دارند که به یک بار خواندن هم نمی‌ارزند. پس طبیعی است که خواننده چندان پيدا نکنند. هر کتابی باید نیازی فکری یا زیبایی‌شناختی را برآورد یا فنی را به نیازمند آن بیاموزد یا، دست کم، خواننده را در طول مطالعه سرگرم و محظوظ کند. اگر ناشر کتابی تولید کند که یک یا چند نیاز خوانندگان را برآورد آن کتاب لابد متناسب با جمعیت خوانندگان بالقوه‌اش به فروش می‌رسد. یعنی کتاب ویژه فرهیختگان کم‌فروش می‌شود و کتابهای عامه‌پسند (ولی نه ضرورتاً کم‌ارزش زیرا بیشتر شاهکارهای جهان در نسلهای متوالی نوع انسان هم فرهیختگان را مسحور کرده است و هم عامه مردم را) و نیز کتابهای خاص کودکان و نوجوانان پرفروش. در عالم کتاب و کتابخوانی این قاعده‌ای است عام. ایرانی و انیرانی ندارد. خود من در حوزه کتابهای خاص کودکان و نوجوانان در تولید کتابهایی شرکت فعال داشته‌ام که تیراژ آنها در چاپهای مختلف حاکی از وجود خوانندگان بالقوه پرشماری بوده است که می‌توان، با توجه به گرایش‌ها و نیازهایشان، به خوانندگان بالفعل مبدلشان کرد. درد صنعت نشر ما کمبود خریدار و خواننده نیست کمبود کتابهایی است که جامعه

نیازمند آنهاست. آنانی که از کمبود خواننده کتاب در کشور ما می‌نالند معلول را به جای علت می‌گیرند. در هیچ کجای جهان خواننده پیشینی وجود ندارد. در هیچ کجای جهان تمام کتابها خریدار و خواننده پرشمار ندارند. در کتاب معتبری که به موضوع رمان اختصاص دارد خواندم که در فرانسه در سال ۱۹۶۷ از هر ده رمان انتشار یافته هفت‌تای آنها فروشی بیشتر از ۲۰۰۰ نسخه نداشتند.^۲ تولید کتابهای مفید و خواندنی و سودآور تخصص می‌طلبد و جهد بلیغ. ناشران معمولاً تحقیق می‌کنند تا دریابند در سرتاسر هرم خوانندگان بالقوه، از رأس هرم گرفته که فرهیختگانند تا قاعده هرم که مردم معمولی‌اند، چه نیازهایی هست که کتاب می‌تواند آنها را برآورد و چه گرایش‌هایی در مطالعه کتاب همگانی‌تر و نیرومندتر است و آن وقت با توجه به آن نیازها و اجرا گرایش‌ها برنامه‌های انتشاراتی‌شان را طوری طراحی و اجرا می‌کنند که در محدوده کارشان بیشترین خریدار و خواننده بالقوه کتاب به خریدار و خواننده بالفعل مبدل شود.

ناشران ایرانی هم اگر در وضعیتی قرار گیرند که ادامه حیات حرفه‌ای‌شان بستگی تام و تمام پیدا کند به این که کتابهایشان خریدار و خواننده کافی پیدا کند و لذا سودآور شود لابد تواناییهای حرفه‌ای خود یا در دسترس خود را به کار خواهند برد تا گرایش‌ها و نیازهای خریداران و خوانندگان بالقوه کتاب را کشف کنند و، همچون ناشران موفق کشورهای پیشرفته، از طریق تولید کارشناسانه و صرفه‌جویانه کتابهای پرکیفیت به شکار هرچه بیشتر خریدار و خواننده بپردازند. آنان می‌توانند از پس این کار برآیند زیرا قلمرو وسیع زبان فارسی بازار انحصاری ایشان است و در این بازار انحصاری میلیونها باسواد، از نخبگان گرفته تا مردم معمولی، و از کهنسالان گرفته تا خردسالان، مشتری بالقوه کالای ایشانند.

حاشیه:

(۲) مشخصات کتابشناسی منبع مزبور این است:

Fictions/ The Novel and Social Reality, by Michel Zeraffa, translated into English by Catherine Burns and Tom Burns. Middlesex: Penguin Books, 1976.

و بی‌فایده نیست که خود شما ترجمه دقیق گفته نویسنده را که در صفحه ۱۳۸ آن کتاب چاپ شده بخوانید: «در فرانسه در ۱۹۶۷... از هر ده رمان انتشار یافته هفت رمان فروشی بیشتر از ۲۰۰۰ نسخه نداشتند؛ فروش دو رمان بین ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰ نسخه بود؛ و یک رمان که فروشش بیشتر از ۲۰۰۰ نسخه بود در ردیف کتابهای پرفروش جای گرفت.»